



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۶۵	تاریخ	۱۴۰۴/۱۱/۰۴
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	تحولات علم اصول از مکتب وحید بهبهانی رحمته الله تا مکتب شیخ انصاری رحمته الله				
عنوان ۵	نکته اول: فلسفه طرح «حکم ظاهری» از سوی وحید بهبهانی رحمته الله: دفع شبهه تصویب نکته دوم: دایره شمول حکم ظاهری: خروج اصول عملیه در تعریف وحید بهبهانی رحمته الله نکته سوم: تعریف ماهوی اصل عملی در مکتب شیخ رحمته الله (اثبات حکم برای موضوع مشکوک)				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در درس شصت و پنجم، سیر تحول تاریخی و مبنایی علم اصول از «مکتب وحید بهبهانی» تا «مکتب شیخ انصاری» مورد واکاوی قرار گرفت. محور بحث، بررسی دو ابتکار عمده وحید بهبهانی (تقسیم دلیل به اجتهادی و فقهاتی، و تقسیم حکم به ظاهری و واقعی) و تفاوت قرائت شیخ انصاری از این مفاهیم بود.

استاد در تبیین نکته اول، فلسفه طرح اصطلاح «حکم ظاهری» توسط وحید بهبهانی را مقابله با نظریه «تصویب» اهل سنت دانستند. در مکتب وحید، حکمی که فقیه از طریق ظن معتبر (اماره) به آن می رسد، «حکم ظاهری» نامیده می شود. یعنی حکم واقعی آشکار شده برای مجتهد. تا بر امکان خطای مجتهد و بقای حکم واقعی تأکید شود. این در حالی است که مصوبه، حکم مستنبط مجتهد را عین حکم واقعی می دانند.

در نکته دوم، تفاوت دایره شمول حکم ظاهری بررسی شد. در ادبیات وحید، حکم ظاهری تنها شامل مدلول «امارات» است و «اصول عملیه» صرفاً بیانگر وظیفه عملی اند. این تفکیک منجر به آن می شود که در مکتب وحید - و مختار استاد - تقدم اماره بر اصل، «رتبی و ذاتی» باشد؛ زیرا موضوع اصل، فقدان دلیل است. اما در مکتب شیخ، مؤدای اصل نیز حکم ظاهری خواهد بود و لذا بحث حکومت یا ورود برای توجیه تقدم اماره مطرح می شود.

در نکته سوم و پایان درس، تعریف بنیادین «اصل» و «اماره» در مکتب شیخ انصاری تشریح شد. شیخ انصاری اماره را دلیلی می داند که حکم را برای «ذات شیء» اثبات می کند؛ لذا کاشف از حکم واقعی است؛ اما اصل عملی را دلیلی

می داند که حکم را برای «موضوع مشکوک الحکم» (شیء مقید به شک) اثبات می کند؛ لذا مدلولش حکم ظاهری است. بدین ترتیب، اصطلاح «حکم ظاهری» و «حکم واقعی» در این دو مکتب، معانی و مصادیق متفاوتی می یابد.

مقدمه مباحث پیشین: ابتکارات دوگانه وحید بهبهانی

همان طور که در مباحث پیشین بیان شد، در مدرسه اصولی مرحوم وحید بهبهانی رحمته الله، دو ابتکار مهم صورت گرفت که منشأ تحول در علم اصول گشت:

۱. تقسیم دلیل به «دلیل فقهاتی» و «دلیل اجتهادی».

۲. تقسیم حکم به «حکم ظاهری» و «حکم واقعی».

مبنای این تقسیم بندی ها پیش تر توضیح داده شد که مراد از دلیل فقهاتی، دلیلی است که صرفاً «وظیفه عملیه» را برای مکلف تعیین می کند و مراد از دلیل اجتهادی، دلیلی است که از «حکم واقعی» کشف می کند. بر همین اساس، مرحوم وحید حکم را نیز به دو قسم «ظاهری» و «واقعی» تقسیم نمودند.

نکته بسیار حائز اهمیت این است که اصطلاح «حکم ظاهری» و «حکم واقعی» در لسان وحید بهبهانی، با آنچه بعدها در علم اصول توسط شیخ اعظم انصاری و اصولیین متأخر مطرح گردید، کاملاً متفاوت است. در ادامه توضیح داده خواهد شد که تفاوت ماهوی این اصطلاحات در چیست.

تحولات علم اصول از مکتب وحید بهبهانی رحمته الله تا مکتب شیخ انصاری رحمته الله

مرحوم شیخ انصاری رحمته الله نه تنها بر دستاوردهای وحید بهبهانی افزودند، بلکه تغییرات اساسی و بنیادینی در ساختار و مفاهیمی که وحید بنا نهاده بود، ایجاد کردند. در اینجا جهت تبیین دقیق تفاوت میان «مکتب وحید» و «مکتب شیخ انصاری» در محدوده اصول عملیه، به چهار نکته کلیدی و مهم اشاره می شود.

نکته اول: فلسفه طرح «حکم ظاهری» از سوی وحید بهبهانی رحمته الله: دفع شبهه تصویب

نخستین نکته در بازخوانی اندیشه وحید بهبهانی این است که تعبیر ایشان به «حکم ظاهری» در مقابل «حکم واقعی»، با هدف دفع یک شبهه مهم، یعنی «شبهه تصویب» بوده است.

زمانی که ایشان مسئله اجتهاد را مطرح کردند، بر این نکته تأکید ورزیدند که میان اجتهاد رایج در مدرسه اهل بیت علیهم السلام و اجتهاد مصطلح در مدرسه اهل سنت، تفاوت جوهری وجود دارد: اجتهاد اهل سنت، تلاش برای تحصیل ظن به حکم شرعی است؛ اما ظنی که هیچ دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد -مانند قیاس و استحسان- اجتهاد شیعی، تلاش برای تحصیل ظن است، اما ظنی که «قَامَتِ الدَّلِيلُ الْقَطْعِيُّ عَلَى حُجِّيَّتِهِ» (دلیل قطعی بر حجیت آن اقامه شده است). یا به تعبیر دقیق تر، اجتهاد به معنای تحصیل ظنی است که آن ظن، «مقطوع الحجیه» باشد. بنابراین، اجتهاد در مکتب اصولیین شیعه، در نهایت به «قطع» بازمی گردد. ما به قطع عمل می کنیم، نه به ظن. درحالی که اهل سنت به ظن عمل می کنند، زیرا به ظنی استناد می جویند که دلیل قطعی بر اعتبارش نیست. اگر ما به ظنی -مانند خبر واحد- عمل می کنیم، به این دلیل است که دلیل قطعی بر حجیت آن قائم شده است.

اگرچه در تعریف اجتهاد - یعنی «استفراغ الوسع لتحصيل الظن بالحکم الشرعی» - با اهل سنت اشتراک لفظی داریم، اما در ماهیت این «ظن»، تفاوت اصلی و بنیادین وجود دارد: ظن مورد نظر ما، ظنی است که دلیل قطعی بر حجیتش اقامه شده است. ظن مورد نظر آنان، مطلق ظن یا ظنون خاصه‌ای که دلیلی بر حجیتشان نیست.

تفاوت اصطلاح «حکم ظاهری» نزد وحید بهبهانی و شیخ انصاری

بر این اساس، مرحوم وحید اصرار دارد که احکام به دو دسته «ظاهری» و «واقعی» تقسیم می‌شوند. از اینجا روشن می‌شود که اصطلاح وحید در باب «حکم ظاهری» کاملاً متفاوت با اصطلاحی است که بعداً در مدرسه شیخ اعظم انصاری رایج گردید.

در اصطلاح وحید، حکم ظاهری یعنی: حکمی که برای مجتهد ظاهر شده است که حکم الله واقعی است؛ (ظَهَرَ لِلْمُجْتَهِدِ أَنَّهُ حُكْمُ اللَّهِ الْوَاقِعِي). یعنی مجتهد با اجتهاد خود و تحصیل ظن - البته ظنی که مقطوع الحجیه است - به یک حکم واقعی نائل می‌شود. این حکمی که مجتهد به آن می‌رسد، ممکن است همان حکم واقعی خداوند باشد و ممکن است نباشد؛ یعنی آن ظنی که از طریق دلیل برای فقیه حاصل شده، احتمال مطابقت با واقع و عدم مطابقت با واقع را دارد. چون چنین احتمالی وجود دارد، لذا به این حکمی که فقیه بر اساس دلیل ظنی معتبر (مقطوع الحجیه) به آن رسیده است، «حکم ظاهری» اطلاق می‌شود.

فلسفه این نام‌گذاری و تعبیر، اجتناب از آن نوع اجتهادی است که اهل سنت به آن قائل‌اند و ایجاد تمایز با مکتب آنان است. اکثریت اهل سنت (رای غالب) بر مبنای «تصویب» معتقدند که اگر مجتهد بر اساس ظن خود به حکمی رسید، همان حکم، «حکم الله واقعی» است. نزد آنان دو حکم (یکی واقعی و یکی ظاهری) وجود ندارد؛ بلکه آنچه مجتهد به آن می‌رسد، همان حکم واقعی خداوند است و خدا حکم دیگری در واقع ندارد. اما ما که می‌گوییم فقیه به واسطه ظن معتبر به حکمی می‌رسد، معتقدیم که این حکم «می‌تواند» حکم واقعی خدا باشد و «می‌تواند» نباشد. ما اصطلاحاً «مُخْطِئَةً» (قائل به امکان خطا) هستیم، در مقابل «مُصَوِّبَةً».

بنابراین، نکته تعبیر به حکم ظاهری در مدرسه وحید بهبهانی، تفکیک میان مسلک مخطئه و مصوبه است. ایشان می‌فرماید: چون ما مخطئه هستیم، حکمی که پس از استفراغ وسع، از طریق ظن معتبر برای فقیه به دست می‌آید، حکم الله ظاهری است؛ نه حکم الله واقعی آن چنان که مصوبه می‌پندارند.

برای روشن شدن بیشتر مطلب، تکرار عبارت مرحوم وحید خالی از لطف نیست. ایشان می‌فرمایند:

«و حکم الله الظاهري عبارة عما ظهر عند فقيه أنه حكم الله تعالى في الواقع، وحصل ظنه بذلك، لا الذي ظهر عنده أنه ليس حكم الله واقعاً، بل ولا الذي شك في أنه حكم الله واقعاً أم لا، فضلاً عن أن يكون ظهر عنده أنه ليس حكم الله تعالى. فحكم الله الظاهري ليس إلا مظنون حكم الله الواقعي، لكون الظاهر أنه هو، ولذا نقول: حكم الله الظاهري»^۱؛

حکم ظاهری خداوند عبارت است از آنچه نزد یک فقیه ظاهر شده که حکم واقعی خداوند این است و بر اساس آن، برای او ظن حاصل گردیده است؛ نه آنچه نزد او ظاهر شده که حکم واقعی خداوند نیست، و نه حتی آنچه در آن شک دارد که آیا حکم واقعی خداوند هست یا نه، چه رسد به اینکه برای او ظاهر شده باشد که اصلاً حکم خداوند نیست. پس حکم ظاهری خداوند چیزی جز حکم واقعی خداوند به نحو مظنون نیست؛ زیرا ظاهر چنین است که همان حکم واقعی است، و از همین رو می‌گوییم: «حکم ظاهری خداوند».

این عبارت و به خوبی نشان می‌دهد که منظور ایشان از حکم ظاهری چیست. ایشان عبارت دیگری نیز دارند که دایره این حکم را مشخص می‌کند:

«وَأَمَّا الْمُجْتَهِدُ وَالْعَامِّي فَبَعْدَ بَذْلِ جُهِدِهِمَا وَاسْتِفْرَاغِهِمَا فِي تَحْصِيلِهَا بِالنَّهْجِ الثَّابِتِ شَرْعًا يَكُونُ مَا حَصَلَ لِهَما حُكْمُ اللَّهِ الظَّاهِرِيُّ فِي حَقِّهِمَا طَابِقَ الْوَاقِعِ أَمْ لَا، وَقَدْ مَرَّ النَّهْجُ الثَّابِتُ وَدَلِيلُهُ. وَأَمَّا مَعَ التَّقْصِيرِ فَالْمَشْهُورُ بَيْنَ الْمُجْتَهِدِينَ عَدَمُ صَحَّةِ عِبَادَاتِهِمْ، طَابَقَتْ الْوَاقِعَ أَمْ لَا»^۱؛

اما مجتهد و عامی، پس از آن که هر دو نهایت کوشش خود را به کار گیرند و توان خویش را در تحصیل حکم، بر اساس روشی که شرعاً ثابت شده، صرف کنند، آنچه برای آنان حاصل می‌شود حکم ظاهری خداوند در حق آنان است؛ چه مطابق با واقع باشد و چه نباشد. و پیش‌تر روش ثابت و دلیل آن بیان شد. اما در صورت تقصیر، نظر مشهور در میان مجتهدان این است که عبادات آنان صحیح نیست، چه مطابق با واقع شده باشد و چه نباشد.

توضیح آنکه: هم مجتهد و هم مقلد، هر دو حکم را از طریق یک «ظن حجت» به دست می‌آورند: برای مجتهد، این ظن معتبر، مثلاً خبر واحد است. برای مقلد، این ظن معتبر، فتوای فقیه است. فتوای فقیه برای مقلد مظنون المطابقة با واقع است، اما حجیتش قطعی است. بنابراین، حکمی که برای هر دوی آنان از طریق این ادله ثابت می‌شود، حکم الله ظاهری در حق آنان نامیده می‌شود؛ یعنی حکم الله واقعی است به حسب ظاهر.

بنابراین روشن شد که تعبیر حکم الله ظاهری در ادبیات وحید بهبهانی، در مقابل نظریه «مُصَوَّبَه» وضع شده است تا اعلام کند که ما «مُخَطَّئَه» هستیم. مجدداً تأکید می‌شود که مصوبه معتقدند با قیام ظن مجتهد، حکم خدا همان می‌شود و حکم دیگری در واقع نیست؛ اما ما به عنوان اصولیین شیعه می‌گوییم آنچه فقیه از طریق ظن حجت (مقطوع الحجیه) به آن می‌رسد، حکم الله ظاهری یا به عبارتی حکم واقعی به حسب ظاهر است که امکان مطابقت و عدم مطابقت با واقع را دارد. لذا راه ما از راه مصوبه کاملاً جداست و این اصطلاح‌سازی توسط ایشان، ابزاری برای تبیین این جدایی در تفکر اصولی شیعه بوده است.

نکته دوم: دایره شمول حکم ظاهری: خروج اصول عملیه در تعریف وحید بهبهانی رحمته الله علیه

دومین نکته در تفاوت میان مکتب وحید و مکتب شیخ انصاری، مربوط به قلمرو و مصادیق «حکم ظاهری» است. در ادبیات شیخ انصاری، اصطلاح «حکم ظاهری» شامل «اصول عملیه» نیز می شود؛ یعنی ایشان مدلول اصول عملیه - مانند برائت و استصحاب - را هم حکم ظاهری می دانند؛ اما در ادبیات وحید بهبهانی، حکم ظاهری شامل اصول عملیه نمی شود.

همان طور که پیش تر بیان شد، مرحوم وحید دلیل بر حکم شرعی را به دو قسم تقسیم می کند: یا ظنی است معتبر که کارویژه آن «کشف از حکم واقعی خدا» است. در ادبیات وحید بهبهانی، به این قسم «دلیل» گفته می شود؛ یا - در صورت عدم دسترسی به دلیل - اصل عملی است که صرفاً بیانگر «وظیفه عملیه» است؛ نه حکم شرعی الهی و نه حکم واقعی خدا. بنابراین، از دیدگاه وحید بهبهانی، محصول «دلیل» (اماره)، حکم ظاهری است؛ اما محصول «اصل»، حکم ظاهری نیست؛ بلکه صرفاً تعیین وظیفه عملی است.

ثمره تفاوت: چگونگی تقدیم اماره بر اصل (تقدم رتبی یا حکومت؟)

این تفاوت در تعریف و نام گذاری، به یک ثمره مهم در بحث تعارض بدوی و نحوه جمع میان اماره و اصل می انجامد. همان طور که بیان شد، در مدرسه وحید بهبهانی، اصل در مقابل دلیل قرار نمی گیرد تا با آن تعارض کند. ایشان می فرماید: «اصل» آن چیزی است که ما را به وظیفه عملیه می رساند، آن هم در جایی که دستانمان از «دلیل» (کاشف از حکم واقعی) کوتاه باشد. ما نیز این مبنا را می پذیریم که «الأصلُ دَلِيلٌ عِنْدَ عَدَمِ دَلِيلٍ» (اصل، دلیل است در جایی که دلیلی نباشد).

بر این اساس، نسبت میان دلیل اماره و دلیل اصل، نسبت «حکومت» یا «ورود» - به معنای مصطلح در مکتب شیخ انصاری - نیست؛ زیرا حکومت و ورود راهکارهایی برای رفع تعارض بدوی میان دو دلیلی هستند که در «عرض» یکدیگر قرار دارند و شائبه معارضه دارند. در چنین مواردی، یکی بر دیگری نظارت می کند و آن را توسعه یا تضییق می دهد. اما در مبنای وحید بهبهانی - که ما نیز آن را تا این حد از آن را قبول داریم - اصل، اساساً رتبتاً متأخر از اماره است. موضوع اصل، «فقدان دلیل» است. پس تا زمانی که اماره (دلیل) موجود باشد، نوبت به اصل نمی رسد. عدم جریان اصل در ظرف وجود اماره، به دلیل سالبه به انتفای موضوع بودن است، نه به دلیل حکومت یا ورود. این دو اصلاً با هم روبه رو نمی شوند تا تعارض کنند.

اما در مدرسه شیخ انصاری، مسیر متفاوت است. ایشان بحث مفصلی درباره نسبت میان امارات و اصول دارند؛ مثلاً اگر خبر واحدی بر وجوب قائم شود و استصحاب بر عدم وجوب دلالت کند، شیخ می فرماید اماره بر اصل مقدم است. ایشان علت تقدم را «حکومت» یا «ورود» می دانند - بنا بر اختلاف موارد - اما ما معتقدیم که وجه تقدم، «تقدم رتبی» است؛ زیرا با آمدن دلیل (اماره)، موضوع اصل - که نبود دلیل است - منتفی می شود.

نکته سوم: تعریف ماهوی اصل عملی در مکتب شیخ رحمته الله علیه (اثبات حکم برای موضوع مشکوک)

سومین نکته اساسی و بنیادی که راه مکتب شیخ انصاری را از مکتب وحید بهبهانی جدا می‌سازد، در تعریف دقیق ماهیت «اصل عملی» و «اماره» نهفته است. مرحوم شیخ انصاری با طرح یک تقسیم‌بندی نوین، ساختار علم اصول را متحول ساخت؛ ایشان می‌فرماید حکم خداوند برای شیء بر دو گونه است:

۱. حکم ثابت برای «ذات الشیء» (مجرای اماره):

گاهی حکم شرعی برای نفس ذات موضوع بدون در نظر گرفتن جهل و علم مکلف جعل شده است؛ مثلاً حکم حرمت برای «ذاتِ خمر» ثابت است؛ چنان‌که آیه شریفه می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَالْحَمَرُ...»^۱. در اینجا تحریم مستقیماً روی عنوان «خمر» رفته است.

«اماره» (دلیل ظنی معتبر) دلیلی است که کارویژه آن اثبات همین حکم برای «ذات الشیء» است. اگر اماره‌ای مانند خبر واحد یا ظاهر قرآن قائم شود، کارش این است که حکم ثابت برای ذات شیء را بیان کند؛ نه حکم شیء مقید به شک را. به همین دلیل، ما مدلول اماره را «حکم الله واقعی» می‌نامیم و می‌گوییم اماره «کاشف از حکم الله واقعی» است؛ یعنی کاشف از حکمی است که برای ذات موضوع جعل شده است.

۲. حکم ثابت برای «الشیء المشکوک الحکم» (مجرای اصل):

گونه دیگر حکم، حکمی است که برای ذات شیء جعل نشده، بلکه برای «شیء مقید به شک» (موضوع مشکوک) ثابت شده است؛ مثلاً اگر با مایعی مواجه شدیم که احتمال می‌دهیم خمر باشد یا نباشد (مایع مشکوک الحرمه)، در اینجا موضوع جریان اصل محقق می‌شود.

اصل عملی دلیلی است که اثبات‌کننده حکم برای «موضوع مشکوک الحکم» است. مثلاً در «اصل براءت»، شارع برای موضوعی که حکم واقعی‌اش مشکوک است، حکم به عدم عقاب یا حلیت ظاهری می‌کند؛ یا در «استصحاب»، اگر مایعی مثل سرکه حالت سابقه عدم خمریت داشته و اکنون احتمال می‌دهیم به خمر تبدیل شده باشد، استصحاب عدم خمریت جاری می‌کنیم. حکمی که با استصحاب عدم خمریت ثابت می‌شود، حکم ثابت برای این مایع است «بَقِيدٌ كَوْنُهُ مَشْكُوكُ الْحُكْمِ» (به قید اینکه حکمش مشکوک است). نتیجه‌گیری:

بنابراین، در ادبیات شیخ انصاری که بعدها بر اصول فقه رایج ما حاکم شد تعریف دقیق اصل و اماره چنین است:

- اصل عملی: دلیلی است که حکم شرعی را برای «شیء مشکوک الحکم» اثبات می‌کند.
- اماره: دلیلی است که حکم را برای «ذات شیء» اثبات می‌کند بدون دخالت قید شک در موضوع.

این تفاوت بسیار بنیادین و اصلی میان تفکر شیخ انصاری و وحید بهبهانی است.

جمع بندی: تقابل اصطلاحات در مکتب شیخ و وحید

در نتیجه مباحث گذشته، در مکتب شیخ انصاری، «حکم ظاهری» عبارت است از حکمی که برای شیء به قید «مشکوک الحکم الواقعی» بودن ثابت می شود. این همان مدلول «اصل عملی» است. اما حکمی که برای «ذات شیء» ثابت می شود، «حکم الله واقعی» نامیده می شود؛ حتی اگر به وسیله اماره ظنیه ثابت گردد.

از این رو، مرحوم شیخ انصاری اماره ظنیه را «کاشف از حکم الله واقعی» می داند. البته ایشان با مرحوم وحید بهبهانی در این جهت مشترک است که این اماره ممکن است مطابق با واقع باشد و ممکن است نباشد؛ یعنی حکمی که بیان می کند، می تواند همان حکم الله واقعی «عند الله» باشد یا نباشد.

با این حال، شأن و کارویژه اماره، کشف از حکم الله واقعی است؛ یعنی کشف از حکمی که برای «ذات شیء» - و نه شیء مشکوک الحکم - ثابت شده است. این معنای حکم واقعی در اصطلاح شیخ است.

بنابراین، در منظومه فکری و ادبیات اصولی شیخ انصاری: اصل عملی، دلیلی است که حکم را برای «شیء مشکوک الحکم» اثبات می کند و به این حکم، «حکم ظاهری» گفته می شود. اماره، دلیلی است که حکم را برای «ذات شیء» اثبات می کند و لذا به مدلول آن «حکم الله واقعی» اطلاق می شود؛ البته وقتی می گوئیم حکم واقعی، بدین معناست که «کاشف» از حکم واقعی است، نه اینکه لزوماً و حقیقتاً همان حکم واقعی نفس الامری باشد؛ زیرا احتمال خطا وجود دارد. لسان و زبان اماره این است که ادعا می کند: «من از حکم واقعی خداوند کشف می کنم». حال چون این اماره ظنی است، محتمل الصدق و الکذب است.

به هر روی، مفاد اماره در مکتب شیخ، حکم الله واقعی است؛ در حالی که وحید بهبهانی معتقد بود مفاد اماره، حکم ظاهری است. این اختلاف، در اصطلاح است که باید به آن توجه داشت.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا پی می گیریم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين